

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات وارد بر استدلال مرحوم نائینی

بر فرمایش مرحوم نائینی چند اشکال وارد است.

اولین اشکال این است که اگر بخواهیم از راه اطلاق وارد شویم و بگوییم «لا تشرب الخمر» اطلاق دارد و هم قبح فعلی را شامل می شود و هم قبح فاعلی را؛ و بگوییم قبح فاعلی حرمت را برای فعل متجرّی به به ملاک عناوین اولیه اثبات می کند، اشکال مرحوم نائینی وارد است، اما اگر مسأله خطاب و اطلاق را کنار گذاریم و کسی اینطور ادعا کند که قبح فاعلی مستلزم حرمت فعل متجرّی به است، ولی نه به خطاب «لا تشرب الخمر» و نه به اطلاق آن، بلکه به ملاکی که برای حرمت واقعیه خمر است؛ یعنی اگر کسی ادعا کند که در موردی که قبح فاعلی وجود دارد، این قبح فاعلی فعل متجرّی به را حرام می کند به همان ملاکی که در حرمت واقعیه خمر است، دیگر آن اشکال که لازم می آید که متأخر در متقدم تأثیر کند، مطرح نمی شود.

همچنین این اشکال که قبح فاعلی از انقسامات لاحق است و در انقسامات لاحق اطلاق و تقيید راه ندارد، نیز وارد نمی شود. همه این اشکالات در فرضی است که ما بخواهیم مسأله حرمت فعل متجرّی به را از راه خود اطلاق «لا تشرب الخمر» استفاده کنیم، اما اگر کسی بگوید که به خطاب و اطلاق کاری نداریم، و این که قبح فاعلی با حرمت فعل متجرّی به ملازمه دارد، به همان ملاکی است که در حرمت واقعیه خمر است، دیگر اشکالات موجود در کلام مرحوم نائینی وارد نمی شود. اما اشکالی که در اینجا مطرح می شود، این است که از کجا چنین ملاکی را احراز کنیم؟ از کجا بگوییم وقتی تجرّی شد، همان ملاک حرمت واقعیه خمر در فعل متجرّی به موجود است؟ چاره ای نداریم جز این که از راه قاعده ملازمه وارد شویم و بگوییم بین حکم عقل و حکم شرع ملازمه وجود دارد؛ «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع»؛ بگوییم عقل قبح فاعلی را ادراک می کند و بین این قبح فاعلی و حرمت شرعی متجرّی به ملازمه است. این اشکالی است که بر مرحوم نائینی می توانیم وارد کنیم و آن را در کلمات بزرگان هم ندیده ایم؛ این اشکال را خود ما تأمل کرده ایم و شما هم تأمل کنید و ببینید که این اشکال وارد است یا نه؟

اشکال دوم: اشکال دیگر که در کلمات برخی از بزرگان وجود دارد و بر مرحوم نائینی وارد است، این است که اساساً اطلاق و تقيید در یک موضوع واحد وارد می شوند؛ اگر موضوع واحدی مانند «صلاة» را با حالتی، قیدی و یا جزئی در نظر بگیریم، مقید می شود؛ و اگر آن را بدون آن قید در نظر بگیریم، مطلق می شود. در نتیجه، اگر حکمی روی متعلق آمد و شما بخواهید اطلاق را نسبت به موضوع دیگری مطرح کنید، دیگر از باب اطلاق و تقيید اجنبی می شود و ارتباطی به این باب ندارد. مثال زده و فرموده اند: اگر دلیلی مثلاً دلالت بر اصل ثبوت خیار در معامله ای دارد، در صورتی که شک کنیم آیا این خیار استمرار هم دارد یا ندارد؟

کسی نمی‌تواند به اصالة الاطلاق تمسک کند و بگوید وقتی که می‌گویند «البیعیان بالخیار» یا مثلاً دلیلی که برای خیار حیوان و یا خیار عیب است، بگوییم این دلیل دال بر اصل حکم، اطلاق دارد؛ هم خود حکم را شامل می‌شود و هم استمرار حکم را؛ برای این که دلیل، دلالت بر اصل حدوث حکم دارد و استمرار حکم موضوع دیگری است، با اطلاق نمی‌توانید استمرار را هم اثبات کنید؛ کما اینکه اگر دلیلی بر حکمی در مورد زید دلالت کند، چطور نمی‌توانید بگویید این دلیل اطلاق دارد و شامل عمرو نیز می‌شود؛ برای این که عمرو موضوع دیگری است غیر از موضوع اول و غیر از زید؛ در اینجا هم همینطور است. مثال دیگری که ذکر می‌کنند و برای رجال مفید است، این است که آیا خبر عادل را که می‌گوییم حجت است، شامل خبر مع الواسطه هم می‌شود یا نه؟

تمام اخباری را که در کتب روایی داریم، خبر مع الواسطه هستند؛ در آنجا کثیری از بزرگان می‌گویند ادله حجیت خبر واحد اطلاق دارد، و اطلاق آنها هم شامل خود خبر می‌شود و شامل خبر مع الواسطه؛ همین اشکال در اینجا هم موجود است؛ زیرا، در آنجا نیز موضوع تغییر می‌کند؛ خبر مع الواسطه موضوع دیگری و غیر از خود خبر است. در مانحن شمای مرحوم نائینی می‌خواهید بفرمایید با اطلاق بگوییم «لا تشرب الخمر» شامل معلوم الخمریه نیز شود؛ در حالی که نمی‌توان چنین مطلبی را گفت، چون معلوم الخمریه موضوع دیگری غیر از خود خمر است. به عبارت دیگر، اطلاق و تقیید در جایی می‌آید که یک قیدی از حالات موضوع باشد؛ می‌گوییم «أکرم العالم»، این عالم، می‌خواهد عادل باشد یا غیر عادل، اطلاق دارد؛ عادل بودن از حالات موضوع و متعلق است؛ اما معلوم الخمریه بودن از حالات خمر نیست. بنابراین، در دایره اطلاق قرار نمی‌گیرد و اصالة الاطلاق اصلاً چنین موردی را شامل نمی‌شود. نظیر این اشکال را در مباحث اصولی در سال‌های گذشته هم به مناسبت داشتیم، و اشکال محکم و واردی است. بنابراین، این راه دوم را که مرحوم نائینی فرمودند، مجموعاً با این دو اشکالی که امروز بیان کردیم، منتفی می‌شود.

راه سوم برای حرمت فعل متجرّی به

راه سوم این است که گفته شود قبح فاعلی مستلزم حرمت شرعی متجرّی به است اما نه به ملاک حرمت واقعیه خمر، بلکه به ملاک این که بر این فعل، عنوانی به عنوان تمرّد علی المولا، هتک و مخالفت با مولا صدق می‌کند. این نکته را دقت بفرمایید. ما اگر بخواهیم بگوییم قبح فاعلی دلالت بر قبح فعل هم دارد، منتهی این فعل را که قبیح می‌کند به ملاک تمرّد بر مولاست و نه به ملاک حرمت واقعیه خود خمر.

اشکال مرحوم نائینی بر این راه

مرحوم نائینی در اینجا اشکال می‌کنند که این راه مستلزم اجتماع مثلین است؛ می‌فرمایند اگر چنین حرفی بزنیم، لازم می‌آید اجتماع مثلین فی نظر القاطع. توضیحش این است که اگر ما بخواهیم بگوییم قبح فاعلی به ملاک تمرّد بر مولا مستلزم حرمت شرعیه فعل متجرّی به است، در هر موردی که حرمت شرعی باشد، باید خطابی باشد؛ و ما با قبح فاعلی می‌خواهیم کشف از آن خطاب کنیم. ایشان می‌فرمایند: این خطاب می‌تواند دو نوع باشد؛ یکی به نحو مختص و یکی به نحو عام. به نحو مختص یعنی بگوییم شارع به خصوص این آدم متجرّی خطاب می‌کند.

اشکال این مطلب آن است از سویی دیگر، ما قانون داریم که باید مخاطب و مکلف التفات به متعلق خطاب داشته باشد؛ یعنی باید متجرّی اول به متعلق خطاب توجه پیدا کند و بفهمد که خودش متجرّی است، که در این صورت از متجرّی بودن خارج می‌شود؛ شبیه آنچه که در باب نسیان گفته می‌شود که اگر در حال نسیان به شخص ناسی بگویند اَیُّها الناسی، این شخص متوجه

نسیانش می‌شود و نسیان او زائل می‌شود؛ در اینجا هم اگر شارع بگوید **أَيُّهَا الْمُتَجَرِّي**، یعنی به او گفته می‌شود که قطع تو مطابق با واقع نیست و خیال می‌کنی که این مایع خمر است؛ در این صورت، از متجری بودن خارج می‌شود. ثانیاً چه وجهی دارد که شارع چنین خطابی را مختص متجری کند؟ متجری که عملش عمل حرام است، این حرمت وجود دارد می‌خواهد قطع او مطابق با واقع باشد و می‌خواهد مطابق با واقع نباشد.

هنگامی که گفته می‌شود قبح فاعلی وجود دارد، حرمت هم هست، چه وجهی دارد که شارع در اینجا یک خطاب اختصاصی به متجری داشته باشد؟ بنابراین، خطاب به **أَيُّهَا الْمُتَجَرِّي**، اولاً يلزم من وجوده العدم، و ثانیاً لا وجه للاختصاص الشارع له. پس، باید یک خطاب عامی باشد که در آن کلمه متجری نیست؛ می‌گوید **«لا تشرب معلوم الخمرية»** که اعم است از این که علمش مطابق با واقع باشد یا مخالف با واقع. مرحوم نائینی می‌فرماید: اشکال این وجه نیز آن است که مستلزم اجتماع مثلین است؛ برای اینکه شخصی که قطع به خمریت مایعی دارد، بعد از این که قطع به خمریت پیدا کرد، وجوب اجتناب از خمر گریبان او را می‌گیرد، و دیگر اگر گفته شود **«لا تشرب معلوم الخمرية»**، اجتماع مثلین می‌شود، دو مرتبه وجوب اجتناب گریبان این شخص را می‌گیرد. به عبارت دیگر، یک خطاب **«الخمر حرام»** داریم و اگر مولا بخواهد بگوید **«لا تشرب معلوم الخمرية»**، همان حرمتی که در **«الخمر حرام»** وجود دارد، در **«لا تشرب معلوم الخمرية»** نیز هست؛ و بنابراین، اجتماع دو حکم لازم می‌آید.

اما اشکال اساسی که در این قسمت اصلاً مرحوم نائینی بر حسب آنچه که در **فوائد الاصول** است، متعرض آن نشده‌اند و شاگردان ایشان مثل مرحوم آقای خوئی و دیگران ذکر فرموده‌اند، این است که اساساً در مانحن فیه مجالی برای قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع وجود ندارد؛ این که گفته می‌شود **«كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ»**، این ملازمه در جایی است که یک موردی را عقل ادراک کند که در سلسله علل احکام باشد؛ مثلاً اگر عقل مصلحت یک فعلی را درک کرد - که این مصلحت، ملاک است و در سلسله علل جای می‌گیرد - اینجا شارع هم حتماً باید بر طبق آن ملاک حکم کند؛ اگر عقل ملاک مصلحت لزومیه فعلی را درک کرد، بر شارع لازم است که در اینجا حکم شرعی وجوب را جعل کند. بنابراین، قاعده ملازمه در سلسله علل جاری است؛ اما آن اموری را که عقل درک می‌کند و در سلسله معلولات احکام شرعیه است، مثل اینکه شارع **«اقیموا الصلاة»** را بفرماید و بعد عقل وجوب اطاعت را درک کند، در این صورت، اگر شارع مقدس دستوری مبنی بر اطاعت نداشت، دیگر عقل حکم به وجوب اطاعت را درک نمی‌کرد. بنابراین، قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع در احکام عقلیه‌ای که در سلسله معلولات است، جریان ندارد.

زیرا، تسلسل لازم می‌آید؛ شارع فرموده است **«اقیموا الصلاة»**، عقل می‌گوید اطاعت واجب است؛ می‌گوییم معنای جریان قاعده ملازمه در اینجا آن است که دوباره شارع هم اطاعت خودش را واجب کرده است؛ تا حکم شرعی دوم می‌آید، عقل می‌گوید اطاعت این حکم شرعی دوم واجب است؛ دوباره نقل کلام می‌شود در همان حکم عقلی و همینطور ادامه پیدا می‌کند که تسلسل می‌شود و تسلسل نیز محال است. مانحن فیه نیز - یعنی قبح فاعلی - از مدرکات عقلیه در سلسله معلولات است؛ یعنی بعد از این که شارع خطاب کرد و مکلف بخواهد با آن مخالفت کند، قبح فاعلی مطرح می‌شود؛ اما اگر شارع مقدس از اول امر و نهی نداشته باشد، قبح فاعلی نسبت به دستورات شارع معنا ندارد.

پس، قبح فاعلی در سلسله معلولات جای می‌گیرد و در این صورت، قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع در مورد آن جاری نمی‌شود. تا اینجا مجموعاً سه راه برای اصولی بودن مسأله تجری ذکر کردیم، - (راه اول بود که خطابات اولیه اطلاق دارد؛ راه دوم این بود که قبح فاعلی مستلزم حرمت متجری به است به همان ملاکات خطابات اولیه؛ و راه سوم این بود که قبح فاعلی مستلزم حرمت است به ملاک تمرد بر مولا) - لکن ملاحظه فرمودید که هیچ کدام از حرمت شرعی فعل متجری به را اثبات نکرد و همه دچار اشکال بودند؛ اما آیا راه دیگری وجود دارد و یا آن که خود تجری فی نفسه استحقاق عقاب دارد یا نه؟ إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

